

## اهل بیت (ع) و تأویل

سید محمد علی ایازی<sup>۱</sup>

چکیده:

در قرآن کریم در آیات بسیاری سخن از تأویل رفته و در یکی از آیات دانستن تأویل محصور به علم الهی شده است. از سویی در روایات رسیده از اهل بیت نسبتی میان اهل بیت و تأویل برقرار شده است. این مقاله در مقام بیان معنای تأویل در نظر اهل بیت و تفاوت آن با تفسیر و نسبت میان ظاهر و باطن با تفسیر و تأویل است. همچنین تبیین دیدگاه اهل بیت دربارهٔ قابل دسترس بودن تأویل برای دیگران با توجه به ظرفیت پذیری تأویل قرآن است. تصدیق این نظریه نیز منوط به پاسخ شبهات از آن جمله مذمت‌هایی است که در لسان اهل بیت (ع) نسبت به تأویل گران شده است.

کلید واژه‌ها: قرآن، تأویل، اهل بیت، تفسیر، ظاهر، باطن، راسخان در علم، محکم و متشابه.

### طرح مسأله

از مسائل مهمی که دربارهٔ تأویل مطرح است، شناخت دیدگاه اهل بیت (علیهم السلام) در حوزهٔ تأویل می‌باشد. در این زمینه پرسش‌هایی به شرح ذیل وجود دارد:

- ۱- تأویل در نظر اهل بیت به چه معناست؟ آیا در روایات میان تأویل و تفسیر فرق گذاشته شده است؟ در نظر اهل بیت چه فرقی میان ظاهر و باطن با تفسیر وجود دارد؟
- ۲- تأویل در روایات اهل بیت چگونه توصیف شده است؟ آیا به این معناست که غیر

۱- استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات و مدرس حوزه علمیه قم

قابل دسترسی است، یا در محدوده‌ای، ممکن و قابل دسترسی است؟

۳- موضع اهل بیت درباره قرآن و گستره آفاق آن و ظرفیت تأویل پذیری آن چیست؟

۴- روایاتی از اهل بیت رسیده که می‌گوید: ایشان راسخان در علم هستند و آنان کسانی هستند که علم تأویل را آموخته‌اند، آیا این روایات دلالت بر انحصار می‌کند و مفهوم آن این است که دیگران حق تأویل را ندارند یا نه حق تأویل دارند؟ حال اگر حق دارند، این روایات به چه معناست؟

۵- در صورتی که حق تأویل به دیگران داده شده است پس روایاتی که در مذمت تأویل آمده؛ به چه معناست و در این میان آنچه در روایات آمده که وظیفه اهل بیت جلوگیری از برخی تأویل‌هاست به چه معنا می‌باشد؟ آیا به این معناست که باید از هر نوع تأویلی پیشگیری کنند و با بیان حقایق آنها را ابطال کنند یا ناظر به گرایش‌ها و تأویل‌های خاصی بوده است؟

۶- پرسش دیگر این است که اگر دیگران نیز حق تأویل دارند، آیا در روایات اهل بیت معیارهایی برای تأویل تعیین شده و آیا خود آنان در بیان تأویل عملاً روش و قواعدی برای تأویل داشته‌اند تا از سیره عملی آنان استفاده کرد که در قلمرو معینی می‌توان تأویل کرد یا خیر؟

۷- و نهایت آن که آیا نمونه‌هایی از تأویل‌های ائمه وجود دارد که از جنبه‌های مختلف کلامی، عقلی و عرفانی انجام گرفته باشد تا معلوم شود در مراجعه به قرآن و استفاده از حقایق آن، تأویل جایگاه سترگی دارد یا خیر؟ آیا اهل بیت خود آدابی برای تأویل ذکر کرده‌اند؟ آیا می‌توان قواعدی از تأویل‌های آنان استخراج کرد؟ به عبارت همان‌طور که از تفسیر اهل بیت و فقه اهل بیت می‌توان قواعدی به دست آورد؛ آیا در این وادی نیز استنباط و تعیین روش‌های تأویل بر اساس روایات اهل بیت امکان پذیر است یا خیر؟

#### ۱- معنای تأویل در روایات اهل بیت

تأویل از نظر لغوی به معنای رجوع و بازگشت است (راغب، ماده اول، ۹۹) و در کلام، به معنای بازگشت به اصل معنا و نیت متکلم می‌باشد گاهی نیز با در نظر گرفتن رجوع به اصل، سرانجام و نهایت کلام معنا می‌دهد. در قرآن نیز تعبیر خواب را تأویل حدیث نامیده، زیرا تأویل کننده خواب، اصل مراد و حقیقت حادثه، و سرانجام و نهایت آنچه را که فرد، در خواب دیده را، در قالب رفتارها و کلمات به ظاهر متفاوت، تفسیر می‌کند. بنابراین

سخنان و رفتار بیننده خواب، نوعی نشانه شناسی برای اصل حادثه است. استعمال تأویل در آیات مربوط به داستان موسی و خضر (الکهف، ۶۰-۸۲) به معنای کشف دلالت پنهانی کارهاست و اعتراض حضرت موسی (ع) به کارهای آن عبد صالح، ناشی از نوعی تأویل براساس دانش خود بود و تأویل خضر \_ پس از بی صبرهای موسی \_ به کشف دلالت نهائی و درونی این افعال بود؛ بدین روی تأویل در قرآن در واقع نوعی ارجاع است که آیات قرآن بر آن مبتنی است و گاهی با نشان دادن مصداق واقعی با بیان حقیقت مراد، انجام می‌گیرد.

علی رغم درهم ریختگی استعمال تأویل در تفسیر و دانش‌های دیگر، تأویل در روایات عمدتاً در برابر تنزیل و تفسیر استعمال شده و از این جهت مفهوم خلط نشده است.

به عنوان نمونه در روایتی، آیه «لَمَّا سَمِعْنَا الْمَهْدَىٰ آمَنَّا بِهِ» (الجن، ۱۳) به این صورت معنا شده است که: «الهدی: الولایه، آمنا بموالاتنا، فمن آمن بولایة فلا يخاف بخسأو لا رهقاً»، آیه در اصل درباره ایمان جن به پیامبر آمده است بدین روی راوی می‌پرسد چنین معنایی تنزیل آیه است؟ حضرت می‌فرماید: خیر، این کلام در تأویل آیه است (مجلسی، ۳۳۸/۲۴) یا در آیه: «أنا نحن نزلنا عليك القرآن تنزیلاً» (الانسان، ۲۳)، در روایت آمده است: «بولایة علی تنزیلاً»، راوی می‌پرسد این معنا تنزیل آیه و یابه تعبیری تفسیر است؟ حضرت می‌فرماید: این تأویل است. (همانجا، ۳۳۹/۲۴) در روایت دیگر در تأویل: «ونريد ان نمَنَّ علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین» (القصص، ۵) که درباره حضرت موسی و درگیری‌های او با فرعون آمده؛ حضرت می‌فرماید: «و نحن تأویل هذه الآية». (مجلسی، ۷/۲۵)

بریدین معاویه از یکی از دو امام باقر (ع) و صادق (ع) نقل کرده است که: «خداوند تنزیل و تأویل قرآن را بر پیامبر نازل کرد و به او آموخت». (کلینی، ۲۳/۱، مجلسی، ۱۵۳/۳۵)

در روایات دیگری، فضیل بن یسار از امام باقر (ع) معنای این حدیث: «ما من آية آلا و لها ظهر و بطن» را می‌پرسد، حضرت در جواب او بطون آیات را، تأویل آنها می‌داند. (مجلسی، ۱۹۷/۲۳)

همچنین از امیرمؤمنان نقل شده است که: اگر از من درباره آیه‌ای بپرسید، چه از تأویل و چه از تنزیل آن، شما را خبردار خواهم کرد. (همانجا، ۱۵۳/۴۰)

یا در روایت دیگر می‌گوید: «این آیه درباره بنی اسرائیل نازل شده و تنزیلش مربوط به آنان است؛ اما تأویل آن مربوط به ما است». (همانجا، ۲۶/۵۳)

در این زمینه روایات بسیاری وجود دارد که ائمه، آیات را بر اهل بیت (ع) تطبیق کرده و آن را از باب تأویل دانسته‌اند و منظورشان از تأویل معنایی جز دلالت ظاهری آیه و سبب نزول و تفسیر بوده است. در این صورت به قرینه تقابل می‌فهمیم که ائمه از تأویل، معنایی جز دلالت ظاهر آیه قصد کرده‌اند که گاهی تعبیر به بطون می‌شده و گاهی مصداق دیگری از آیه منظور بوده است.

در قرون اولیه اسلامی، نوعی به هم ریختگی و آشوب در استعمال واژه تأویل وجود داشته و گاهی مفسران هنگام به کار بردن تأویل منظورشان تفسیر بوده است، حال با توجه به این وضعیت، سؤال این است که منظور اهل بیت از تأویل چه بوده است؟

به نظر می‌رسد نکته مورد تأکید ائمه معصومان این بوده است که تأویل، بطن قرآن و غیر از تنزیل و به جز سبب نزول و حادثه خاص و معین است. تأویل از مقوله توضیح مفاهیم و مدلول و شرح کلام نمی‌باشد، چون بحث درباره تأویل، در وضع آیات برای اموری است که در خارج پیدا شده یا می‌شود، یعنی از امور عینی و خارجی و به تعبیری مصداق است. بدین روی در برخی از روایات آمده است که تأویل این کلام شصت سال بعد تحقق خواهد یافت، (مجلسی، ۳۱/۴۵) یا می‌گوید: نزول آیه و مطالب آن مربوط به بنی اسرائیل است که چندین هزار سال پیش بوده‌اند و تأویل آن درباره ما است. (همانجا، ۲۶/۵۳)

در بسیاری از تأویل‌ها مفاهیمی از قبیل طبیعت و اشیای خارجی بر علم و انسان تطبیق شده است. به طور مثال در تأویل آیه شریفه «شراب مختلف الوانه» (النحل، ۶۹) آمده است: «العلم الذی یخرج منّا الیکم». (الکافی، ۴۱۹/۱، مجلسی، ۱۱۰/۲۴) در این جا غسل به معنی علمی تأویل شده که از اهل بیت گرفته شده است، با اینکه مفهوم غسل در ظاهر آیه روشن و صدر و ذیل آیه در تفسیر مشخص است.

آیه «ثم لیقضوا ثقتهم و لیوفوا نذرهم» (الحج، ۲۷) که درباره انجام وظایفی مانند نفاقت، ناخن گرفتن، کوتاه کردن شارب‌ها و وفای به نذر آمده و در فقه و مناسک حج به این آیه

تمسک شده و در این امور به کار می‌رود، ولی امام صادق (ع) طبق روایتی آن را به دیدار امام تأویل می‌کنند و می‌گویند: دیدار با امام پس از تهذیب نفس و سیر و سلوک و از بین رفتن ارجاس و اخبارث معنوی امکان پذیر است (مجلسی، ۳۶۷/۲۴) و جالب این است که حضرت در روایت دیگری دو نوع برداشت از آیه ارائه می‌دهند، یکی در تفسیر آیه است که آن را به محمدبن سنان می‌گویند و یکی در تأویل آیه که آن را به ذریح محاربی می‌گویند و بعد می‌فرمایند: «إن للقرآن ظاهراً و باطناً» و نیز کسی که تحمل شنیدن آن را داشته باشد؛ برای او بیان خواهیم کرد (همانجا) و یا در روایت ابویصیر از امام محمد باقر (ع) آمده است که فرمود: تأویل «إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت» (الاحزاب، ۳۳) علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) هستند. (همانجا، ۲۱۱/۳۵)

از این روایات به خوبی فهمیده می‌شود که منظور از تأویل، تطبیق دادن مفهوم به حقیقتی خارجی است، گرچه از ظاهر لفظ استفاده نشود و حتی با سیاق آیه سازگاری نداشته باشد، البته ممکن است بی ارتباط هم نباشد و نوعی پیوند با ظاهر لفظ داشته باشد. به هر حال اگر منظور این روایات مدلول و مفهوم آیه، یا مطلبی آشکار و در حوزه تفسیر بود، مسأله تحمل شنیدن معنا نداشت و خود راوی می‌توانست با مراجعه با قواعد ادب این نکات را درآورد. پس باید تأویل در حوزه ای جز مفهوم و ظاهر لفظ باشد.

## ۲- اوصاف تأویل و قایل دسترس بودن آن

پرسش دیگر دربارهٔ موضع اهل بیت نسبت به اوصاف تأویل و امکان دسترسی مردم به تأویل و امکان است. این سؤال از آنجا مطرح شده که خداوند در قرآن می‌فرماید: «و ما یعلم تأویله الا الله» قسمت اول آیه یک معنی دارد و می‌گوید تأویل قرآن را کسی جز خداوند نمی‌داند، اما قسمت دوم آن دوا احتمال دارد اگر «واو» را در این آیه عاطفه بگیریم معنی آیه این می‌شود: «به جز خداوند و راسخان در علم کسی تأویل را نمی‌داند»، بدین صورت می‌فهمیم که راسخان در علم به صورت مستقیم تأویل را می‌دانند. اما اگر «واو» را عاطفه ندانیم، بلکه استینافیه بدانیم، معنی این قسمت از آیه، بدین گونه می‌شود: ویژگی آنان تسلیم در برابر بیان خداوند و تعلیم آن است، در این صورت آنها غیر مستقیم و با آموزش خداوند

به پیامبر و آموزش پیامبر به ایشان، از تأویل با خبر می‌شوند.<sup>۱</sup> حال سؤال این است که تأویل در روایات اهل بیت چه وصف و خصوصیتی دارد که محدودیت آور است آیا رفع محدودیت امکان پذیر و شدنی است؟

از برخی روایات استفاده می‌شود که تأویل قرآن از نوع مدلولی نیست که به کلام بشر شباهت داشته باشد، یعنی از قبیل دال و مدلول و نشانه گذاری‌های زبانی بر طبق قواعد ادبی نیست؛ و «تأویله لایشبهه کلام البشر». (مجلسی، ۱۳۷/۹۰، ۱۰۷/۸۹) تأویل قرآن شبیه به کلام قولی و فهم کلام بشر نیست، اما شبیه نبودن تأویل به کلام بشر، به این معنا نیست که کسی دسترسی به کلام او ندارد، بلکه به این معناست که تأویل‌گر باید مواظب باشد تا در دام نیافتد و مبادا تصور کند که کلام خدا مانند کلام بشر است؛ زیرا در آغاز همین روایت آمده است که: مفسر باید از افتادن در دام تفسیر به رأی برحذر باشد و اگر چیزی را نمی‌داند از علماء پرسد: «فایک ان تفسر القرآن برأیک حتی تفقهه عن العلماء» و در واقع کلام یادشده در زمینه بیان علت است که مفسر باید مواظب باشد و از اهل فن بپرسد: «فأنه ربّ تنزیل یشبهه بکلام البشر و هو کلام الله و تأویله لایشبهه کلام البشر، کما لیس شیء من خلقه یشبهه». زیرا چه بسا که تنزیلی شباهت به کلام انسان دارد و آن کلام خداست و تأویلی که شباهت به کلام بشر ندارد. همان گونه که چیزهایی در عالم وجود دارد که آفریده خداست و مانند دستاورد بشر نیست. همان طور که اگر کسی در تنزیل کلام الهی توجه و مواظبت نکند و نداند که این کلام خداست؛ به تشبیه و تجسیم مبتلا می‌شود. در قرآن آمده است: «الرحمن علی العرش استوی» (طه، ۵) یا آمده است: «یدالله فوق ایديهم» (الفتح، ۱۰) اگر کسی در این آیات دقت نکند، به اشتباه می‌افتد و گمان می‌کند خداوند

۱- همان‌طور که پیشتر گفته‌شد؛ اهل‌بیت پیامبر بارها خود مبادرت به تأویل کرده‌اند و روایاتی در این زمینه نقل‌شد که می‌گوید: خداوند به پیامبر خودش حلال و حرام و تأویل را آموخت (مجلسی، ۱۵۳/۳۰) و یا درباره علی (ع) آمده است که پیامبر به او تأویل و تنزیل را آموخت (همانجا، ج ۱، ص ۱۲۵، ح ۴۹) و یا به طور اختصاصی آمده که حضرت فرمود: «و قد علمنی تأویلها» (همانجا، ج ۲۸، ص ۲۶۵، ح ۷۵). از این روایات استفاده می‌شود که دانستن تأویل با تعلیم و در مرتبه بعد بوده است. و منافاتی با استینافیه بودن «واو» و روایاتی که دلالت بر عالم بودن آنان بر تأویل دارد نمی‌باشد.

عرشی جسمانی دارد. یا دست خدا، دست جسمانی است و مبتلا به تشبیه و تجسیم می‌شود، در صورتی که «لیس کمثله شیء» (الشوری، ۱۱) هیچ چیز مانند او نیست.

این اتفاق در عصر ائمه (ع) افتاد و عده‌ای از مُرجئه و مُشَبَّه دچار انحراف شدند و صفات الهی را مانند صفات بشری دانستند، یا افعال الهی را مانند افعال بشری تصور کردند، ائمه اطهار نگران این تفسیرهای غلط بودند و این روایت را برای پیشگیری از چنین انحرافات بی‌انگیزانه بیان کردند لکن این روایات دلالت بر این ندارد که کسی نمی‌تواند از تأویل‌های قرآن استفاده ببرد. بنابراین، این روایات در مقام نفی تأویل برای دیگران نیست، بلکه نوعی هشدار و پیشگیری از تأویل‌های غلط است. شاهد بر این معنا، مثال‌هایی است که در این حدیث آمده و از آیاتی مانند: «و جاء ربک والملك صفاً صفاً» (الفجر، ۲۲) «هل ينظرون الا ان تأتيهم الملائكة اویاتی ربک» (الانعام، ۱۵۸) نام برده‌اند که بحث در آمدن پروردگار در آن مطرح شده و حضرت می‌فرماید: «و لیس له حیة کجیئة الخلق» آمدن خدا مانند آمدن آفریده‌ها نیست. در ادامه روایت می‌گوید: «و قد اعلمتک ان رب شیء من کتاب الله تأویله علی غیر تنزیله و لایشبهه کلام البشر». (مجلسی، ۱۳۸/۹۰) همانا برایت گفتم که ممکن است تأویل این آیات برخلاف تنزیل و ظاهر آنها باشد. کلام خدا همانند کلام بشر نیست.

اهل بیت (ع) مشابه همین پاسخ را به کسی می‌دهند که مدعی تناقض در قرآن بود و گمان می‌کرد این آیات با هم ناسازگاری دارد. بدین روی حضرت فرمود: «ایاک ان تفسر القرآن برأیک، فانه ربّ تنزیل یشبهه کلام البشر... و تأویله لایشبهه کلام البشر». (مجلسی، ۱۰۷/۸۹) حضرت در این روایت نمی‌خواهد بفرماید که: تفسیر کردن برای شما جایز نیست و یا تأویل قرآن برای شما حجیت و سندیت ندارد، بلکه حضرت می‌خواهد بگوید: فقط مواظب باشید کلام خدا را با کلام بشر به اشتباه نگیرید؛ زیرا مبتلا به تفسیر به رأی می‌شوید و سر از ادعای تناقض در می‌آورید. بنابراین، این روایت بر منع تفسیر دلالت ندارد. حتی دلالت ندارد که تأویل، شأن اختصاصی دارد.

### ۳- موضع اهل بیت (ع) درباره آفاق گستری قرآن

افزون بر آنچه در اوصاف تأویل بیان شد، روایاتی از اهل بیت (ع) رسیده که به ژرفایی و

آفاق گستری و مراتب چندگانه قرآن اشاره دارد. این روایات در پی این هستند که به مردم بگویند: که نباید به ظاهر قرآن بسنده کنند و از اعماق، بطون، خزائن، اشارات و لطائف قرآن غفلت کنند، البته در برخی از این روایات آمده است که برخی از مراتب قرآن مانند حقائق و اسرار قابل دسترسی نیست. اهل بیت خود این آفاق گستری قرآن را بازگو نموده و تأکید کرده‌اند که قرائت باید همراه با تدبیر، تفکر و آگاهی باشد،<sup>۱</sup> آنها همیشه این نکته را یادآور می‌شده‌اند که قرآن را سرسری نخوانید و گمان مبرید که قرآن فقط توجه به عبارت آن است. قرآن ظاهر دارد و باطن. ظاهرش زیبا (انیق) و باطنش ژرفا (عمیق) است. اکنون به نمونه ای از این روایات اشاره می‌شود:

۱- عن علی بن الحسین (ع): «آیات القرآن خزائن، فكلما فتحت خزانة ينبغى لك ان تنظر ما فيها». (کلینی، ۴/۴۶۷، نوری، ۴/۲۳۸) یعنی: آیات قرآن گنجینه‌هایی است که هر گنجینه آن که باز می‌شود؛ سزاوار است در آن نظر شود. در این روایت تأکید می‌شود که مؤمنان باید به این گنجینه‌ها سرزنند و در آن کاوش کنند تا جواهرات و اشیای قیمتی آن را بیرون آورند و از آن بهره برداری کنند.

۲- «القرآن على اربعة اشياء، على العبارة والاشارة و اللطائف و الحقائق، فالعبارة للعوام والاشارة للخواص و اللطائف للأولياء و الحقائق للأنبياء». (مجلسی، ۲۰/۸۹ و ۱۰۳) یعنی: قرآن بر چهار چیز چیز است: بر عبارت، اشارت، لطایف و حقایق. عبارت قرآن را عامه مردم بر می‌گیرند و اشارات آن از آن خواص و لطیفه‌ای معنایی از آن اولیاء و حقایق برای کسانی است که در اتصال به وحی و نبوت هستند.

این روایت هم از امام حسین بن علی و هم از امام جعفر صادق (علیهما السلام) نقل شده و گویای این نکته است که: به جز حقایق \_ که مخصوص وابستگان به وحی و نبوت است \_ لطائف و اشارات قرآن که شامل معانی بطنی و تأویلی می‌گردد؛ قابل دسترسی است.

۱- در این باره رک: نوری، مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۳۷، باب استحباب التفكير في معاني القرآن و امثاله و وعده و وعیده. از روایات این باب استفاده می‌شود که نباید به ظاهر قرآن و فهم تنزیلی آن بسنده کرد و باید به اعماق آن توجه نمود.



بنابراین اهل بیت همیشه دقت داشتند که این گسترش آفاق قرآن را نشان دهند تا مبادا از آن غفلت شود.

۳- امام علی (ع) درباره جایگاه قرآن و ژرفناکی آن می‌فرماید: «إذا التبست علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فلیکم بالقرآن فأنه شافع مشفع و ما حل مصدق... و هو کتاب فیه تفصیل و بیان و تحصیل... و له ظهر و بطن، فظاهره حکم و باطنه علم، ظاهره انیق و باطنه عمیق، له نجوم و علی نجومه نجوم لا تحصی عجائبه و لا تبلی غرائبها». (کلینی، ۵۹۹/۲) یعنی: هرگاه فتنه‌ها به شما روی آورد و محیط جامعه مانند شب تاریک همراه کننده شود، پس بر شما باد چنگ زدن به قرآن، زیرا قرآن واسطه‌ای است که شفاعتش پذیرفته درگاه الهی است و گواهی است که شهادتش پذیرفته می‌شود... در این کتاب تفصیل و تبیین و به دست آوردن است... دارای ظاهری است و باطنی. ظاهر آن استواری و حکمت است و باطن آن علم و آگاهی. ظاهر آن شگرف و باطن آن ژرف است. برای قرآن ستارگانی فروزنده است که ستارگان دیگر را به آن راهنمایی می‌کند. شگفتی‌های آن قابل شمارش نیست و اسرار آن فرسوده شدنی نیست.

از این روایت می‌توان فهمید؛ تفصیل بیان قرآن به گونه‌ای است که نمی‌توان همه آن را در ظاهر دید، دارای ظاهر و باطن است و احکام، مربوط به ظاهر آن است و علوم و معارف، مربوط به باطن آن است و این باطن هم عمیق است. ستاره دارد و ستاره، ستاره‌های دیگری را به دنبال خود که هرگز شگفتی‌های آن قابل شمارش نیست و اسرار نهفته آن پایان نمی‌پذیرد. بنابراین با تفکر و بینش عمیق بصیرت است که می‌توان مراحل گوناگون قرآن را دریافت. بدین روی نباید از این حقایق غفلت کرد و به بهانه‌های واهی و استدلال‌های اخباری‌گری قرآن را مهجور و استفاده از آن را در چارچوب خاصی قرار دارد. حضرت در نهج البلاغه نیز شبیه به همین مضمون را بیان کرده است و می‌افزاید: «ولا تکشف الظلمات ألبه»، سیاهی‌ها و تاریکی‌های معرفتی جز با قرآن کشف نمی‌شود. لایه‌ها و پرده‌های حقایق این جهان جز با قرآن بازگشوده نمی‌گردد. (سیدرضی، خطبه ۱۸، مجلسی، ۲۸۴/۲)

تعبیرات دیگری از اهل بیت در مورد عظمت قرآن رسیده و مسلمانان را دعوت به تفکر در قرآن و آگاهی از محتوای آن نموده و خواسته است که مسلمانان به طور مستقیم به سراغ قرآن بروند، امیرمؤمنان (ع) در روایتی آشکارا می‌فرماید: «ذلک القرآن فاستنطقوه و لن ینطق ابدأ» (سیدرضی، خطبه ۱۵۸) یعنی: قرآن را به نطق در آورید که خود سخن نمی‌گوید. بنابراین، این مردم هستند که باید بارعایت معیارها و ضوابط به سراغ قرآن بروند و جواب پرسش‌های گسترده و چندجانبه خود را از قرآن دریافت کنند، خواه در تفسیر و خواه در تأویل باشد.

در روایت دیگری در مورد تأویل آمده است که برخی از آن مربوط به گذشته و برخی مربوط به آینده است و مانند خورشید و ماه در جریان است. بنابراین نمی‌توان گفت تأویل قرآن به صورت انحصاری در اختیار دیگران است، زیرا در روایات، برخی از موارد تأویل را مربوط به آینده دانسته‌اند،<sup>۱</sup> باز در روایات دستور رسیده که از معارف قرآن همیشه می‌توان استفاده کرد؛ زیرا به گفته ائمه: «قرآن برای زمان خاصی نازل نشده، بلکه در هر زمانی نو است». (صدوق، عیون اخبار الرضا، ۸۷/۲)

البته این نو بودن مربوط به الفاظ و مدلول ظاهری آن نیست. مربوط به معانی باطنی و تأویل‌ها و لایه‌های پنهان قرآن است، به همین دلیل هنگامی که از امام علی بن الحسین زین العابدین (ع) درباره توحید سؤال می‌کنند، می‌فرماید: خداوند می‌داند که در آخر الزمان مردمی ژرف‌اندیش پدید می‌آیند. بدین روی سوره قل هو الله احد و آیات آخر سوره الحديد را نازل کرد.<sup>۲</sup>

مردم در آخر الزمان فقط با کاوش و ژرف‌اندیشی به اعماق و لایه‌های باطنی قرآن می‌رسند، آنها راه‌اندیشه در آیات قرآن را بسته نمی‌دانند، بلکه آن را، راهی وسیع و باز می‌دانند و با استفاده از تفسیر و تأویل دُرهای نایاب اعماق قرآن را صید می‌کنند.

۱- متن روایت چنین است: «منه ما قدمضی و منه لم یکن، یجری کما یجری الشمس و القمر» (مجلسی، ۹۸ / ۸۹)  
 مشابه به همین معنا درباره تفسیر رسیده است: تفسیر القرآن علی سبعة احرف منه ما کان و منه ما لم یکن بعد» (همان).

۲- علم ان یکون فی آخر الزمان اقوام متعمقون فانزل الله سوره قل هو الله احد. (صدوق، توحید، ۲۸۳)

#### ۴- جایگاه اهل بیت در تأویل قرآن

در منابع حدیثی روایاتی در مورد جایگاه اهل بیت نسبت به تأویل رسیده که برخی اصل و پایه علم و آگاهی اهل بیت را تأویل می‌داند و برخی منشأ آگاهی آنان را تأویل دانسته و برخی برتری آنها را در علم تأویل می‌رساند و برخی علم تأویل را منحصر به آنها می‌داند، بنابراین در مجموع بر چهار دسته تقسیم می‌شود:

۱- یک دسته از روایات در مقام احتجاج به اصل آگاهی اهل بیت اشاره می‌کند، مانند آنچه در مورد امیرمؤمنان (ع) با تعبیرات مختلف رسیده که ایشان را عالم به سبب نزول و موقعیت نزول، نسخ و منسوخ، محکم و متشابه و تأویل و تنزیل می‌داند و اگر کسی پرسد حضرت می‌تواند از آن خبر بدهد.<sup>۱</sup>

۲- یک دسته روایات دلالت دارد که این علم از سوی خداوند به پیامبر و از پیامبر به علی و بعد به دیگر اهل بیت (ع) تعلیم داده شده است. مانند: «ان الله علم رسوله الحلال و الحرام و التأویل»<sup>۲</sup> و درباره حضرت امیر آمده: «علمنی [رسول الله] تأویلها و تفسیرها»<sup>۳</sup> چنانکه علی در فرازی از نامه خود به فرزندش امام حسن یادآور می‌شود که: نخستین چیزی که به تو می‌آموزم، تعلیم کتاب و تأویل آن می‌باشد: «ان ابتدئک بتعلیم کتاب الله عزوجل و تأویله» (سیدرضی، نامه ۳۱) *مجموعه انسانی و مطالعات فرهنگی*

۳- دسته دیگری از روایات دلالت دارد که اگر دیگران علم تأویل را هم بدانند باز مخزن این علم در نزد خاندان پیامبر است. در این زمینه شیخ مفید در ارشاد از اصیغ بن نباته نقل می‌کند که امیرمؤمنان پس از بیعت مردم با او خطبه ای خواند و از مردم خواست درباره علوم اولین و آخرین از او بپرسند که او از آن آگاه است. در ذیل همین روایت آمده: «والله انی لاعلم بالقرآن و تأویله من کل مدع علمه و لولا آیه فی کتاب الله لاخبرتکم

۱- به عنوان نمونه رک: مجلسی، ۱۸، ۱۰؛ ج ۶۸، ۲۲؛ ۲۵، ۹۳؛ ۳۹، ۹۷، ۸۹؛ ج ۳۱، ۳۰۹، ۴۶، ح ۱

۲- همان، ج ۳۹، ص ۱۵۳، ح ۷؛ ج ۸۹، ص ۸۱، ح ۸، به نقل از تفسیر قمی

۳- همان، ج ۲، ص ۲۳۰، ح ۱۳

بما كان و بما يكون الى يوم القيامة». (مفید، ۳۵، مجلسی، ۱۴۴/۴۰) یعنی: به خدا من آگاه‌ترین فرد به دانش قرآن و تأویل آن از مدعی علم هستم و آیه‌ای در کتاب خدا نیست مگر اینکه به آن خیر می‌دهم از گذشته و آینده تا روز قیامت. از ذیل روایت استفاده می‌شود که منظور از آگاهی از تأویل همان بیان حقایق و ذکر مصادیق آن است و حضرت می‌گوید: من در این زمینه از همه عالم تر هستم. پیامبر در خبری که جابر نقل می‌کند، به صورت جمع می‌گوید: «نحن معدن التنزیل و معنی التأویل». (مجلسی، ۲۳/۲۵) یعنی: ما معدن تفسیر و تنزیل و معنای تأویل هستیم. در روایت دیگری در مورد اهل بیت رسیده است: «و هذا كله لآل محمد لا يشاركهم فيه مشارك، لانهم معدن التنزیل و معنی التأویل». (همانجا، ۱۷۳/۲۵ به نقل از مشارق الانوار) یعنی: هیچ کس مانند آنها نیست و با آنها در این فضائل و علوم شریک نیست، چون آنها معدن تنزیل و آگاه به معنای تأویل هستند، البته روایات دیگری با تعبیر «خزان» و گنجینه داران علم خدا و ترجمان وحی الله هم آمده است. (کلینی، ۱۹۲/۱)

۴- دسته چهارم روایاتی است که دیگر نمی‌گوید آنان علم تأویل را می‌دانند، بلکه برجایگاه انحصاری اهل بیت تأکید می‌کند و تأویل را مخصوص به آنان می‌داند، در این زمینه شیخ مفید دعایی را از امام حسن عسکری (ع) نقل کرده که خطاب به امیر مؤمنان می‌گوید: «انت المخصوص بعلم التنزیل و حکم التأویل و نص الرسول». (مجلسی، ۳۶۴/۹۷) یعنی: شما به طور ویژه آگاه به دانش تنزیل و حکم تأویل و علم نص پیامبر هستید. سید بن طاووس نیز در امان الإخطا از دلائل الامامة طبری نقل می‌کند که میان امام صادق (ع) و هشام بن عبدالملک گفتگویی اتفاق افتاد و حضرت، درباره امیر مؤمنان (ع) فرمود: «ولم یکن عند أحد تأویل القرآن بکماله و تمامه الا عند علی». (مجلسی، ۳۰۹/۴۶ و ۱۸۴/۶۹) یعنی: هرگز تأویل کامل و تمام قرآن نزد کسی جز نزد علی نخواهد بود.

به هر حال این دو تعبیر در روایات دیگر نیامده و در ظاهر دلالت دارد بر اینکه علم تأویل منحصر است به حضرت علی (ع) و حتی آن روایاتی که نقل شده؛ راسخون در علم،

اهل بیت هستند،<sup>۱</sup> یا اهل بیت راسخ در علم هستند و علم تأویل را می‌دانند، (صفار، ۵۵، مجلسی، ۱۹۷/۲۳) مانند این اخبار نیست، چون حداکثر دلالتی که دارد آنها را راسخ در علم می‌داند و ممکن است در درجات نازل‌تر، دیگران راسخ در علم باشند، بدین روی دانستن علم تأویل را از دیگران نفی نمی‌کند. دلیل بر مطلب، روایتی است که درباره پیامبر آمده: «فرسول الله افضل الراسخين في العلم». (مجلسی، ۱۳۰/۱۷ و ۱۹۲/۲۳) یعنی: رسول خدا (ص) او برترین راسخین در علم این دو روایت - صرف نظر از ماهیت سندی و اعتبار حدیثی آن در منابع شیعه - باز نمی‌تواند نافی علم تأویل از دیگران باشد؛ زیرا مخصوص بودن، به معنای جهل دیگران به علم تأویل نیست، بلکه به این معناست که مقام تأویل در مرتبه ای برتر از آنان است، چنانکه تعبیر روایت دوم نیز همین معنا را تأیید می‌کند و می‌گوید: کمال و تمام تأویل قرآن فقط نزد امام علی است، یعنی مرتبه‌ای از این علم که علم حقایق است - که در برخی از روایات پیشین هم اشاره شد - نزد کسانی است که در اتصال به وحی هستند و این معنا معقول است و هر چند از نظر سندی، روایت دچار اشکال باشد؛ قابل دفاع است و شاهد بر مطلب روایتی است که فهم قرآن را بر سه قسم می‌کند:

۱- دسته‌ای که «يعرفه العالم والجاهل» همه مردم، عالم و غیر عالم آن را می‌دانند و با خواندن قرآن را به دست می‌آورند.

۲- دسته‌ای دیگر را تنها کسانی می‌دانند که می‌توانند بفهمند. این گروه کسانی هستند که از صفای ذهن و لطافت حسن و درستی تشخیص حق و باطل برخوردار هستند و قدرت دستیابی به معارف بلند قرآن را دارند: «قسماً لا يعرفه الا من صفا ذهنه، و لطف حسه و صح تمییزه، فمن شرح الله صدره للاسلام».

۳- دسته سوم را فقط خدا می‌داند و امانی او که راسخ در علم هستند: «و قسماً لا يعرفه الا الله و اماناؤه الراسخون في العلم». (مجلسی، ۱۲۰/۹۰ به نقل از احتجاج طبرسی)

۱- به عنوان نمونه رک: مجلسی، ج ۲۳، ص ۱۹۹، ۱۹۹، ۲۹۱؛ ج ۲۳، ص ۱۵۵، ح ۴۲۱؛ ج ۸۹، ص ۹۲ و ۳۸۲؛ ج ۹۰، ص ۱۲۰ و روایات دیگری که درباره راسخان در علم آمده، یا معیار رسوخ در علم بیان شده و تطبیق به ائمه هم می‌شود، مانند بحار، ج ۳، ص ۲۵۷

باز در تأیید این نکته که علم تأویل منحصر به پیامبر و اهل بیت او نمی‌باشد و این دو روایت هم دلالتی بر مطلب ندارد، روایت محمد بن حسن صفار است که با سلسله سند خود از پیامبر نقل می‌کند: «یا علی! تعلّم الناس تأویل القرآن بما لا یعلمون... تخبر الناس بما اشکل علیهم من تأویل القرآن»؛ (همانجا، ۱۹۵/۲۳ به نقل از بصائرالدرجات) یعنی: ای علی مردم را تأویل آنچه از قرآن نمی‌دانند بیاموز... آنچه از تأویل قرآن که بر آنان دشوار شده آگاه ساز.

منظور از «مالا یعلمون» و «ما اشکل علیهم» آن قسمتی است که مردم نمی‌دانند و فهمش بر آنها مشکل شده و گرنه اموری از تأویل هست که مردم می‌دانند و انحصاری نیست. به همین دلیل امام خمینی در چند جا به این حقیقت اشاره می‌کند که: «درک معارف قلبی و مکاشفه تامّه الهیه برای ذات مبارک نبی در محفل قاب قوسین به دست می‌آید و دست آمال افراد بشر از آن کوتاه است و حقیقت قرآن را به همان نورانیت و کمال که در قلب مبارک پیامبر تجلّی می‌کند، وجود شریف ولی الله مطلق علی بن ابی طالب تحمل می‌کند و اگر دیگران در مرتبه ای آن را درمی‌یابند؛ تنزل یافته آن از مقام غیب به موطن شهادت است. (همو، شرح دعای سفر، ۳۷)

ایشان در جایی دیگر می‌نویسند: «قرآن یک نعمتی است که همه از آن استفاده می‌کنند، اما استفاده ای که پیامبر اکرم (ص) از قرآن می‌کرده است غیر از استفاده ای است که دیگران می‌کردند». (همو، آداب الصلوة، ۱۸۱)

بنابراین، اهل معرفت به قدر استعداد و صفای باطن خود به تأویل قرآن دستیابی پیدا می‌کنند، هر چند به کمال و نهایت آن نرسند که آن مخصوص آن ذوات مقدس و در انحصار آنان است، البته این دستیابی ممکن است از طریق وحی و وابستگی به وحی باشد، یا به صورت خاص به آنها آموخته باشند و یا از طریق فهم بیان روش و قواعد تأویل.

به هر حال باید این نکته را در نظر داشت که اگر اهل بیت (ع) علم تأویل را دارند یا در اتصال به منبع وحی هستند، به معنای نفی دسترسی دیگران به تأویل در مرتبه ای بسیار پایین تر نیست، روایاتی در این زمینه وجود دارد که به مسئولیت اهل بیت در برابر

انحرافات تأویلی اشاره می‌کند و از موضع حسّاس و نقش آنان در پیشگیری از انحرافات خبر می‌دهد. این روایات از سویی به وظیفه مهم و خطیر اهل بیت اشاره دارد و از سویی در عمل و رفتار، تأویل را تأیید می‌کند، چون وقتی می‌گوید نباید این گونه تأویل کرد، معلوم می‌شود نوع دیگری از تأویل وجود دارد که اهل بیت دست کم موضع منفی نسبت به آن ندارند. بدین روی می‌توان گفت: تأویل جایز است.

۱- ابوالبختری از امام صادق (ع) روایت می‌کند که فرمود: «ان العلماء ورثة الانبياء فانظروا علمكم هذا عن تأخذونه، فان فينا اهل البيت في كل خلف عدولاً ينفون عنه تحريف الغالين و انتحال المبطلين و تأويل الجاهلين». (کلینی، ۳۲/۱، مجلسی، ۹۲/۲) ابوالبختری از امام صادق (ع) نقل می‌کند: بی‌گمان دانشمندان وارثان پیامبران هستند. پس ببینید که دانش خود را از چه کسانی می‌گیرید، زیرا در میان ما اهل بیت در هر نسلی مردمان عادل و وجود دارند که از تحریف غالیان و ساخته‌های باطل پسنندان و تأویل نادانان جلوگیری می‌کنند؛ لذا تأویل بر دو قسم است، تأویل دانایان و تأویل نادانان.

۲- اسماعیل بن جابر از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: «قال رسول الله: يحمل هذا الدين في كل قرن عدول ينفون عنه تأويل المبطلين و تحريف الغالين». (مجلسی، ۹۳/۲) یعنی: در هر قرنی مسئولیت دین را عدولی برعهده می‌گیرند که تأویل‌های ضایع کننده احکام و تحریف گران‌گالی را آشکار می‌سازد.

در دو روایت دیگر «ینفون تأویل المضلین» (همانجا، ۲۵۶/۳۶) و «تأویل الجهال» (همانجا، ۳۰/۲) هم آمده است. از همه اینها استفاده می‌شود که وظیفه علماء ایستادگی در برابر تأویل‌های نادانان، گمراهان و باطل پسنندان و ضایع کنندگان احکام است. پس معلوم می‌شود که علمای عادل تأویل را می‌شناسند و در برابر تأویل خوب مخالفتی نمی‌کنند، آنچه بر آنها لازم است ایستادگی و روشنگری در مقابل تأویل‌های فاسد و منفی است. چنانکه درباره خود اهل بیت رسیده است: «یمنعون عن التنزیل تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تأویل الجاهلین». (همانجا، ۳۶۳/۲۵) یعنی: اوصیای پیامبر کسانی هستند که از تنزیل (تفسیر)، تحریف غالیان و نسبت‌های دروغ باطل پسنندان و تأویل نادانان را دور

می‌کنند. در همین راستا پیامبر می‌فرماید: «اکثر ما اخاف علی امتی من بعدی رجل یتأول القرآن یضعه علی غیر موضعه». (همانجا، ۱۱۲/۸۹) یعنی در آینده بیشترین ترسی که بر امت خود دارم این است که فردی تأویل قرآن کند و معنایی را در غیر جای خود قرار دهد. منظور روایت این است که تأویل، غلط نیست بلکه قرار دادن آن در غیر جایگاه اصلی اشتباه است. بنابراین از این روایات استفاده نمی‌شود که تأویل قرآن حق اختصاصی است. بلکه آنچه از این روایات استفاده می‌شود؛ لزوم جلوگیری از تأویل‌های ناهجا، انحراف جویانه و گمراه کننده است، چنانکه آیه ۷ سوره آل عمران در مقام مقابله با کسانی است که به انگیزه فتنه جویی در صدند قرآن را منحرفانه تأویل کنند، با آنکه معنای درست آن را می‌دانند. واژه «ابتغاء الفتنه» گویای این نکته است که آگاهانه چنین عملی را انجام می‌دهند و در جهت انحراف و گمراهی گام برمی‌دارند. این روایات هم تفسیر این آیه است، نه اینکه اصل تأویل را ممنوع کند.<sup>۱</sup>

### راه‌های تشخیص تأویل صحیح در نظر اهل بیت (ع)

اکنون که روشن‌ساختیم موضع اهل بیت (ع) در برابر تأویل، منفی نیست، این پرسش مطرح می‌شود که چه معیارهایی باید در تأویل‌های قرآن رعایت شود تا شاهد و علامت سلامت آن باشد و از قبیل تأویل نادانان و گمراهان و باطل پیشه گان نباشد که اهل بیت با آن مخالفت کرده‌اند؟

درباره تأویل خواب، مشکل این است که به طور عموم برهان پذیر نیست و رابطه میان نشانه‌های لفظی و غیر لفظی خواب با واقعیات پشت پرده آنان روشن نیست. به طور مثال در داستان خواب حضرت یوسف رابطه میان یازده ستاره و خورشید و ماه با برادران و پدر و مادر وی روشن نیست. این حضرت یعقوب است که در مقام تأویل چنین تطبیقی می‌کند. در خواب عزیز مصر، گاوهای لاغر، گاوهای چاق را می‌خورند (یوسف، ۴۶). حال میان این نشانه‌ها و وفور نعمت و قحطی، رابطه‌ای از قبیل دلالت لفظ و یا علائم همگانی مانند تابلوهای راهنمایی و علائم و اشارات عرفی وجود ندارد تا هر کسی از آن باخبر باشد و از

۱- در روایتی در استدلال به اینکه باید از علماء پرسید، آمده است: «تأویله لایشبه کلام البشر». یعنی به گمان اینکه الفاظ قرآن شبیه الفاظ بشری است نباید تأویل کند بلکه باید تحقیق و واری کند. (رک: صدوق، توحید، ۲۶۴).



آن این پیام‌ها را بفهمد، یا اگر تأویل‌گر توضیح داد قابل استدلال باشد. آنچه در این مواقع تأثیر جدی می‌گذارد اعتماد پیشینی به خواب گزار و تناسب میان نشانه‌ها و تأویل است. حال درباره تأویل قرآن این پرسش نیز مطرح است که می‌توان چنین کرد؟ اگر کسانی با سیر و سلوک و تهذیب نفس و کشف و شهود مدعی تأویل شدند، یا در موقعیتی به تأویل کلام از بُعد معنوی پرداختند و ادعایی هم نداشتند، چگونه می‌توان آنان را تأیید کرد؟

با چه معیاری می‌توان تأویل را پذیرفت، یا دست کم با چه معیاری می‌توان منکر آنها نشد و در این شرایط سکوت کرد و تسلیم شد تا تأویل جایگاه خودش را نشان دهد؟

در این باره، ما در مقام بیان معیار نیستیم و گرنه قرآن پژوهان و تأویل‌گران عقلی و عرفانی در این زمینه دیدگاه‌های خود را بیان کرده‌اند که بحث مستقلی می‌طلبند و باید در جای مناسب خود مطرح شود، اما در مقام آشکار کردن دیدگاه معصومین، باید ببینیم روایاتی که از آنان رسیده، ما را به چه معیارهایی راهنمایی می‌کند؟ البته این معیارها به جز آن چیزی است که خود در مقام تأویل به کار برده‌اند، زیرا این معیارها درباره تأویل دیگران است.

جالب اینجاست که از خود اهل بیت (ع) روایاتی رسیده که \_ اگر درباره صحت سند و محکم بودن اتصال روایات به آنان سخت‌گیری نکنیم و فرض را بر این بگذاریم که این تأویل‌ها همگی از خود آنان رسیده \_ باز هم برای موالیان آنها که ایمان به گفته‌ها آنان دارند، چنین تأویل‌هایی تعجب برانگیز و غریب به نظر می‌رسد و چون با قواعد تفسیری و ادبی و معیارهای سخن‌سازگاری ندارد، ارتباط میان نشانه‌های لفظی و تأویل‌ها روشن نیست و کسی نمی‌تواند از روش متدوال سخن‌وری و القای پیام به آن معانی برسد، هر چند عده ای \_ صرف نظر از بررسی سند \_ آنها را می‌پذیرند، زیرا قبول این تأویل‌ها از موضع دیگری انجام می‌گیرد. البته کسانی که تأویل را به این شکل قبول ندارند یا مشکل اعتقادی و کلامی دارند، و مقام امامت و عصمت آنان را نپذیرفته‌اند؛ این روایات برای آنان غریب تر به نظر می‌رسد.<sup>۱</sup> اکنون نمونه ای چند از این تأویل‌ها را بر می‌شماریم تا ببینیم مشکل این تأویل‌ها کجاست؟

۱- محمد حسین ذهبی در کتاب خود مانند بسیاری از قرآن پژوهان اهل سنت به این نوع روایات حمله می‌کند

و آنها را ساختگی می‌داند. رک: التفسیر و المفسرون، ج ۲، ص ۳۰-۳۲.

۱- از امام کاظم (ع) تأویل این آیه شریفه را می‌پرسند: «قل آرايتم ان اصبح ماء کم غوراً فمن ياتيكم بماء معين» (الملک، ۳۰) حضرت در جواب می‌فرماید: «اذا فقدتم امامکم» (مجلسی، ۱۰۰/۲۴، طوسی، الغيبة، ۱۶۰) در اینجا حضرت آب فرو رفته در زمین را به امام غائب و پنهان تأویل می‌کند و گویی معنای آیه چنین می‌شود اگر شما آن امام را که همچون آب گوارا، و زلال و حیات بخش است گم کردید، چه کسی امام را برایتان خواهد آورد.

۲- عبدالعظیم حسنی به اسناد خود از امام صادق (ع) روایت می‌کند که ایشان در آیه: «ان لو استقاموا على الطريقة لاسقيناهم ماء غدقاً» (الجن، ۱۶) طریقه را که درباره جن آمده و ناظر به سخنان آنان در حیات پیامبر است، تأویل به ولایت علی بن ابی طالب و اوصیاء پیامبر می‌کند. (مجلسی، ۱۰۱/۲۴) اگر به آن راه که \_ راه علی بن ابی طالب است \_ ایستادگی کردید قطعاً آب گوارایی بدیشان می‌نوشانیم.

۳- امام صادق (ع) آیه «وبئر معطله و قصر مشید» (الحج، ۴۵) را که درباره اقوام ستمگر پیشین است، به مردم عصر آل محمد تأویل می‌کند که هم امام ساکت دارند، همچون چاههایی که از آب آن استفاده نمی‌شود و هم قصرهایی بلند و باشکوه چون امیرمؤمنان دارند. (همانجا، ۱۰۱/۲۴ به نقل از تفسیر قمی)

۴- در تأویل آیه «وظل ممدود و ماء مسکوب و فاکهة کثیرة» (الواقعه، ۳۰ الی ۳۲) از امام صادق (ع) روایت رسیده که منظور، عالم و محصولات علمی آن است. مجلسی آن چنان نسبت به این تأویل شگفت زده شده و ربط میان سایه و علم، و میوه‌های بسیار بهشت را با امور معنوی غیر باور کردنی دیده که می‌نویسد: «هذا من غرائب التأویل». (همو، ۱۰۴/۲۴ به نقل از بصائر الدرجات) در حالی که وی بسیاری از تأویل‌های رسیده از جانب آنان را توجیه می‌کند و به گونه ای آنها را مستدل و معقول نشان می‌دهد. (مجلسی، ۳۵۵/۲۴)

۵- در تأویل «وشرابٌ مختلف الوانه» (النحل، ۶۹) در روایت آمده است: «العلم الذی یخرج منا الیکم». منظور از عسلی را که از زنبور به دست می‌آید؛ علمی می‌داند که از سوی اهل بیت برای شیعیان شان خارج می‌شود. (کلینی، ۴۱۹/۱، مجلسی، ۱۱۰/۲۴)

روایات دیگری نیز وجود دارد که با ظاهر آیه سازگاری ندارد و در مقوله تفسیر

نمی‌گنجد. این روایات از ائمه فراوان می‌باشد و اگر کسی یک یا چند روایت آن را منکر شود، نمی‌تواند این حجم انبوه از تأویل‌ها را که در چهارچوب قواعد متنی قرار نمی‌گیرد و ربطی به نشانه‌گذاری‌های لفظی ندارد، انکار کند.

آیا مگر دلیل انکار تأویل‌های دیگر به ویژه تأویل‌های عرفانی، این نیست که از جایگاهی دارای اعتبار به وجود نیامده، یا به این دلیل است که ارتباط محکمی با لفظ ندارد و با سیاق آیه سازگاری ندارد؟ یا به این دلیل است که در جاهایی افراط شده و مطالب قابل قبولی نیست؟

در بعضی کتاب‌های تفسیر پژوهی و عقاید به این دلیل این گونه تأویل‌ها به شدت مورد حمله و انکار قرار گرفته که تناسب میان تأویل با ظاهر آیه رعایت نشده است، این آثار کمتر تأویل را از جهت منشأ کلام مورد بررسی قرار داده‌اند، به ویژه آنکه در روایاتی از اهل بیت رسیده که برای آگاهی از صحت و سلامت روایات ما، آنها را بر کتاب عرضه بکنید، (حرملی، ۱۱۰/۲۷) در این صورت باز این پرسش مطرح است که: عرضه تأویل‌ها بر کتاب با چه معیاری باید انجام شود؟ تطابق روایات ظاهری و تفسیری، دشواری چندانی ندارد، اما تأویل‌ها را چگونه می‌توان بر قرآن عرضه کرد تا صحت آن معلوم شود؟

به طور مثال در قرآن آمده: «مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ لا يبغيان» (الرحمن، ۱۹-۲۰) اما در روایات بسیاری آمده: منظور علی و فاطمه هستند. «يخرج منها اللؤلؤ والمرجان» (الرحمن، ۲۲) که مراد حسن و حسین هستند. آغاز و پایان آیه در مقام بیان و شمارش نشانه‌های طبیعی خداوند، مانند میوه‌ها، هسته‌ها، حرکت خورشید و ماه است و طبیعی است که وقتی از رسیدن دو دریا سخن گفته می‌شود، معنای ظاهری آن استفاده شود. و نمی‌توان در تفسیر و مدلول ظاهری، آن را به اشخاص تطبیق داد و گفت منظور از تلاقی دو دریا، تلاقی دو موجود زن و مرد یعنی علی و فاطمه است. اما آیا در تأویل می‌توان از قاعده تفسیر پیروی کرد؟

به هر حال کشف معیار صحت تأویل از دیدگاه اهل بیت، هم برای تأویل‌های رسیده از آنها مفید است، و هم برای تأویل‌های دیگران، چون حتی آن تأویل‌ها هم نیازمند معیار

است؛ زیرا این روایات نسبت به مورد مورد آیات خبر واحد هستند و خبر واحد در عقاید \_ حتی اگر از نظر سند صحیح باشد \_ اطمینان آور و حجت نیست، مگر اینکه مؤیدات دیگری داشته باشد و این گونه نیست که عده ای می‌گویند: تأویل‌های ائمه حجت است، و تأویل‌های دیگران حجت نیست.<sup>۱</sup> آن دسته از تأویل‌های ائمه که کسی به طور مستقیم از خودشان می‌شنود، با تأویل‌هایی که در کتاب‌های روایی نقل شده، فرق دارد. برای اثبات اینکه روایتی از اهل بیت است و در آن خللی نیست؛ راه درازی در پیش است، بدین روی باید مشکل تأویل را از بنیان درست کرد.

برای حل مشکل تأویل به صورت بنیادی، باید معیارهایی را مورد بررسی قرار دهیم که برای صحت و قبول تأویل از اهل بیت نقل شده است. در این روایات، در دو بخش معیارهایی نقل شده که برخی از آنها مربوط به شرایط تأویل است، یعنی خصوصیتی که باید تأویل گر داشته باشد و از این طریق صحت تأویل تشخیص داده شود و بخشی از این روایات در مورد اوصاف خود تأویل است. به این معنا که اوصافی ایجابی برای تأویل ذکر شده که از این طریق می‌توان تأویل صحیح را از غیر صحیح تشخیص داد، و دست کم اگر معیارها را داشته باشد؛ می‌توان آن را قبول کرد و یا در برابر آن سکوت نمود. این معیارها برای کسی که به سمت تأویل روی می‌آورد کارگشااست، گرچه سخن نهایی را روش تأویل می‌زند و ثبات قدم در تأویل را آموزه‌های اهل بیت (ع) فراهم می‌سازد.

### ۱- راه دستیابی به تأویل صحیح از راه تأویل گر

#### ۱-۱- طهارت روح و صفای باطن و قدرت تشخیص حق از باطل

طبق برخی از روایات یکی از معیارها و شرایط کسی که می‌خواهد تأویل کند، طهارت روح و صفای باطن و توانایی تشخیص حق از باطل است. کسی می‌تواند به تأویل روی

---

۱- عده ای با تأویل‌های عرفانی مخالفت کرده‌اند، اما دیده‌اند که برخی از روایات اهل بیت همانند آن تأویل‌ها است، بدین روی گفته‌اند: ما این تأویل‌ها را چون از معصوم است قبول داریم، اما باید اول ثابت کرد که این منقولات از معصوم است، بعد آن را پذیرفت. اثبات آن نیز وابسته به پذیرفتن خبر واحد در عقاید و نوعی خاص از دلالت لفظ بر تأویل و کشف معیار صحت است.

آورد که قلبی روشن به انوار خدایی و روحی پرتو گرفته از شعاع‌های روحانی داشته باشد. امیرمؤمنان (ع) در پاسخ به کسی که گمان می‌کرد میان آیات قرآن تناقض وجود دارد، فرمود: «لایعلم تأویله [القرآن] الا من لطف حسنه و صفا ذهنه و صحیح تمییزه». (مجلسی، ۶۷/۸۹) یعنی: تأویل قرآن را فقط کسی می‌داند که دریافت او لطیف و ذهن او صاف، و توانایی تشخیص اش سالم باشد.

و در روایت دیگر فهم مرحله آخر از مراتب معارف قرآن را برای کسی میسر می‌داند که از صفای باطن و لطافت و حسن و شرح صدر برخوردار باشد: «و قسماً لایعرفه الا من صفا ذهنه و لطف حسنه و صحیح تمییزه فمن شرح الله صدره للإسلام». (همانجا، ۱۲۰/۹۰، طبرسی، ۲۵۳/۱) امام خمینی که خود یکی از تأویل‌گران عرفانی است در ضمن تفسیر، شرح صدر \_ و امکان دستیابی به تأویل که مرتبه دیگر از دریافت حقایق قرآن و گشایش معارف الهی است، آن \_ را برای کسانی می‌داند که از پلیدی‌ها و آلودگی‌های علم طبیعت پاک گشته‌اند و با آب زندگی از سرچشمه‌های صاف و زلال وضو گرفته باشند بدین روی می‌نویسد: «و بدان که برترین چیزی که بر سالک به سوی حق با قدم معرفت از عالم ملکوت وارد می‌شود و بزرگترین چیزی که بر مهاجر سرزمین ستمگران از حضرت جبروت افاضه می‌گردد... گشایش سینه او برای ارواح معانی و بطون آن و سرّ حقایق و مکنون آن می‌باشد و قلب او برای تجرید از پوسته تعینات و برخاستن از گورستان هیأت‌های تاریک گشوده می‌گردد و گرد و غبار عالم طبیعت را از خود به دور می‌افکند و از دنیا به آخرت رجوع می‌کند... و از این درخت مبارک و چشمه زلال، درهای تأویل برای دل‌های سالکین گشوده می‌شود و در شهر دانشمندان راسخ وارد می‌شود». (همو، شرح دعای سحر، ۳۷)

البته شرح صدر و صفای باطن، رسوخ در علم نیست، بلکه مرحله نخست برای ایجاد آمادگی است.

#### ۲-۱- پیشگیری از غلبه هوای نفس

این شرط‌گرچه در مرحله پیش از صفای باطن و شرح صدر قرار دارد اما چون گاهی سالک و تأویل‌گر با وجود طی منازل سیر و سلوک و صفای نسبی به این بیماری مبتلا می‌گردد

و این عنوان در روایات به طور مستقل مورد توجه قرار گرفته؛ جداگانه توضیح داده می‌شود. گاهی غلبه هوا پیش از صفای باطن و قبل از پالایش نفس است و گاهی پس از سیر و سلوک و بر اثر حجاب خودبینی حاصل می‌گردد. به طور مثال دانشمندی خود را بی نیاز از معارف وحی و اهل بیت می‌بیند، و همین مسأله باعث انحراف او می‌گردد. چون غرور پیدا می‌کند و گمان می‌کند خود به تنهایی می‌تواند تمام مراتب و مراحل را طی کند.

حجاب بزرگ در نظر عارفان بالله، حجاب خودبینی است که شخص متعلم خود را به واسطه این حجاب بی‌نیاز ببیند و نیازمند به استفاده نماند. این از شاهکارهای مهم شیطان است همیشه کمالات موهوم را بر انسان جلوه دهد و انسان را به آنچه که دارد راضی و قانع کند. (همانجا)

در بعضی مواقع این غلبه هوا در اثر میل به دنیا و مال و قدرت است. درباره مخالفان امیرمؤمنان و اینکه ایشان با منحرفین براساس تأویل می‌جنگد، روایتی نقل شده که بیانگر همین وصف و بیانگر شرط مهم تأویل گر است. درباره این گروه آمده است: «الذین غلبت اهواءهم عقولهم فحرفوا تأویل کتاب الله و غیروه». (مجلسی، ۳۰۴/۱۷) یعنی: چون هوای نفس بر آنان غالب شد، در تأویل کتاب خدا تحریف به وجود آوردند و به همین علت به آن انحراف‌های بزرگ کشیده شدند.

اگر کسی می‌خواهد مبتلا به تحریف و تأویل باطل نشود، شرطش آن است که با هواهای نفسانی خود مبارزه کند و هواپرستی نداشته باشد.

## ۲- شایستگی تأویل

یکی دیگر از اوصاف تأویل شایستگی داشتن تأویل گر و آمادگی برای طی طریق در وادی تأویل است. هرچند این وصف می‌تواند به صورت کلی مطرح شود و شامل همه صفات پیشین شود، اما از آنجا که وصف شایستگی و آمادگی و استعداد، معنایی فراتر از صفای باطن و پیشگیری از غلبه هوای نفس دارد، و حتی شامل صفات ذاتی و تعلیمات کسبی و ایجاد مقدمات علمی تأویل گر می‌شود، به عنوان شرط مستقل مطرح گردید، بدین روی در برخی از تعبیرات تفسیر نعمانی به‌طور مستقل طرح شده است: «الآن له اهلاً بعلومون

تأویله». (همانجا) و در حدیث از پیامبر آمده است: «من قال فی القرآن بغیر ما علم، جاء یوم القیامة ملجماً بلجام النار». (همانجا، ۱۱۲/۸۹) یعنی: کسی که درباره قرآن بدون دانش لازم سخن بگوید، در روز قیامت می‌آید در حالی که به دهانش لجام‌هایی از آتش، زده شده است.

تأویل و تفسیر قرآن باید بر اساس قواعد و علم باشد و از اوصاف تأویل‌گر علم داشتن است. شایستگی تأویل به دو بعد؛ شایستگی معنوی و شایستگی علمی برمی‌گردد. منظور از علم در اینجا یقین نیست، بلکه منظور مقدمات علمی و استدلال پذیر و شناخت راه تأویل است.

### ۳- راسخ بودن در علم

افزون بر شایستگی داشتن و گذراندن مراحل و مقدمات علمی و عملی، یکی دیگر از معیارهای تأویل، رسیدن شخص تأویل‌گر به درجه رسوخ است. راسخ بودن، مرتبه‌ای بالاتر از داشتن علم و شایستگی است و به معنی تثبیت و انتخاب نظر و احاطه به مبانی و قواعد است به گونه‌ای که در فهم تأویل استواری و پابرجایی پیدا کرده باشد، و چنان نباشد که از این شاخه به آن شاخه و از این رأی به آن رأی برود. پایدار و ثابت قدم باشد. این شرط، وصف شخصی تأویل‌گر است. قرآن کریم نیز بر این وصف تأکید می‌کند: «لایعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم»، و این به دلیل اهمیت و تأثیرگذاری آن در تأویل است، بدین روی به نظر می‌رسد شرط رسوخ در علم، جامع شرایط و اوصاف باشد. به همین دلیل در دو روایت فضیل بن یسار و ابو بصیر از امام باقر و امام صادق (ع) آمده است: «نحن الراسخون فی العلم ونحن نعلم تأویله». (مجلسی، ۹۲) چون در افکار یا برجایی و ثبات قدم داریم، پس ما تأویل قرآن را میدانیم. مفهوم رسوخ، عنوان عامی است که مصادیق و مراتبی دارد؛ مانند نور که درجات، و شدت و ضعف دارد. همگی نور و روشنایی بخش هستند، اما تفاوت آنها در مرتبه‌ی وجودی و کمال بخشی آنان است.

بنابراین مفهوم رسوخ در علم، پلکانی انحصاری نیست. مرتبه برتر این شرط در مورد شخص پیامبر گرامی و سپس اهل بیت ایشان صادق است چنانکه در روایت برید بن معاویه آمده است: «فرسول الله افضل الراسخین». (کلینی، ۴۰/۹۲ و ۴۱) یعنی کسان دیگری هم

هستند که رسوخ پیدا می‌کنند؛ اما برترین آنها رسول خدا(ص) است. حضرت در همین روایت از آیه واقع در سوره آل عمران تفسیر روشن تری ارائه می‌دهد و امام باقر (ع) توضیح می‌دهد که چرا چنین است؛ زیرا قرآن عام و خاص، ناسخ و منسوخ، و محکم و متشابه دارد و راسخون در علم آن را می‌دانند: در این روایت بریدبن معاویه از تفسیر «و ما يعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم» سؤال کرده و امام باقر (ع) پاسخ می‌دهد: قال: «یعنی تأویل القرآن کله الا الله و الراسخون فی العلم، فرسول الله افضل الراسخين، قد علمه الله جميع ما انزل عليه من التنزيل و التأویل، و ما كان الله منزلاً عليه شيئاً لم يعلمه تأویله و اوصياؤه من بعد يعلمونه کله، فقال الذين لا يعلمون: ما نقول اذالم نعلم تأویله؟ فاجابهم الله يقولون آمننا به کل من عند ربنا، و القرآن له خاص و عام، و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه، فالراسخون فی العلم يعلمونه». (همانجا) یعنی: تأویل تمام قرآن را کسی نمی‌داند مگر خدا و راسخان در علم. رسول خدا برترین راسخان است که خداوند تمام آنچه از تنزیل و تأویل فروفرستاده بود تعلیم داد و خداوند چیزی را بر پیامبر نازل نکرد مگر اینکه تأویل آن را به وصی خود آموخت و او به بعدی آنها. پس آنهایی که نمی‌دانند می‌گویند ما چیزی نمی‌گوییم در جایی که تأویل آن را نمی‌دانیم، و خداوند به آنها پاسخ می‌دهد که بگویید ما ایمان می‌آوریم به آنچه از پیش پروردگار آمده است. بی‌گمان برای قرآن خاصی و عامی و ناسخی و منسوخی و محکمی و متشابهی است که راسخان در علم آن را می‌دانند.

#### ۴- تشخیص صحت تأویل از نظر اهل بیت

##### ۴-۱- معیار اول

یکی از معیارهای تأویل صحیح، استفاده نکردن از رأی شخصی است. منظور از رأی شخصی، اجتهاد و استنباط نیست، بلکه همان گونه که در تفسیر عقلی و اجتهادی توضیح آن آمده است، (ایازی، ۳۸ الی ۴۱) تأویل براساس ضوابط، غیر از تأویل به رأی است. رأی یعنی دخالت دادن هواهای نفسانی و عدم توجه به قواعد تفسیر و تأویل است. کسی که به انگیزه‌های دنیایی تأویل می‌کند و برای خوش آمد دیگران کلام خدا را از ظاهرش مصروف می‌دارد، تأویل به رأی می‌کند.



امام خمینی برای پرهیز از رأی، استفاده از آبشخور وحی و اتکای به اهل بیت را لازم می‌داند گویی مصداق تأویل به رأی در نظر ایشان استفاده نکردن از منبع وحی است، یعنی قیدی افزون بر انگیزه‌های دنیا طلبانه: «ما با تکیه به رأی خودمان نمی‌توانیم قرآن را تأویل کنیم. ما باید با توجه به انما يعرف القرآن من خوطب به، از طریق وحی و وابستگان به وحی قرآن را اخذ کنیم و بحمدالله از آن راه هم غنی هستیم». (نقل از تبیان، ۱۷۴/۱۳، صحیفه امام، ۴۲۳/۱۸)

البته ایشان درجایی دیگر، تفکر و تدبّر در آیات شریفه را خارج از موضوع رأی می‌دانند و استفاده‌های اخلاقی و ایمانی و عرفانی را از این حوزه خارج می‌سازند و دراین باره مثال‌هایی را می‌آورند که در حوزه اجتهاد و تأویل است، اما به نظر ایشان از نوع رأی مذموم نیست.

«[برخی] تفکر و تدبّر در آیات شریفه را با تفسیر به رأی \_ که ممنوع است \_ اشتباه نموده‌اند، و به واسطه این رأی فاسد و عقیده باطل قرآن شریف را از جمیع فنون استفاده عاری نموده و آن را به کلی مهجور نموده‌اند؛ در صورتی که استفاده‌های اخلاقی و ایمانی و عرفانی به هیچ وجه مربوط به تفسیر نیست، تا تفسیر به رأی باشد. مثلاً اگر کسی از کیفیت مذاکرات حضرت موسی باخضر و کیفیت معاشرت آنها و شد و حال حضرت موسی، با آن عظمت مقام نبوت، برای به دست آوردن علمی که پیش او نبوده و کیفیت عرض حاجت خود به حضرت خضر - به طوری که در آیه کریمه شریفه: «هل اتبعک علی ان تعلمن مما علّمت رشدًا» (الکهف، ۶۶) مذکور است و کیفیت جواب خضر، و عذرخواهی‌های حضرت موسی، بزرگی مقام علم و آداب سلوک متعلّم با معلّم را که شاید بیست ادب در آن هست استفاده کند، این چه ربطی به تفسیر دارد تا تفسیر به رأی باشد». (همو، تفسیر سورة حمد، ۹۵ و ۹۶)

به هر حال، در روایات اهل بیت همان طور که تفسیر به رأی مذمت شده، تأویل به رأی هم مذمت شده است. به عنوان نمونه اباصلت هروی نقل می‌کند که: «شخصی آیات مربوط به انبیاء مانند آدم، داود و یونس را دلیل بر گناه و عدم عصمت آنها می‌دانست. امام رضا(ع) خطاب به او فرمود: فهم این آیات مشروط به رسوخ در علم و عدم تأویل به رأی است:

«لا تنسب الی انبیاء الله الفواحش و لا تتأول کتاب الله برأیک، فان الله عزوجل یقول: و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم»؛ (مجلسی، ۷۲/۱۱) یعنی: به پیامبران خدا کارهای زشت را نسبت مده و کتاب خدا را به رأی خود تأویل مکن؛ زیرا خداوند عزوجل می‌گوید: تأویل کتاب را کس نداند مگر خدا و راسخان در علم.

البته این معنا، یعنی تأویل به رأی در برخی روایات با عنوان تأویل برخلاف تأویل آمده است: «ان یتأولوا القرآن علی غیر تأویله». که در تفسیر این فراز حضرت می‌فرماید: «أما القرآن فاعملوا بمحکمه و آمنوا بمتشابه». (همانجا) یعنی تأویل برخلاف تأویل، توجه نکردن به محکمت و ایمان نداشتن به متشابهات است. کسی که می‌خواهد در دام تأویل به رأی نیافتد، باید محکمت تأویل را مورد توجه قرار دهد، چنانکه در روایتی دیگر امام زین العابدین (ع) در مذمت کسانی که به متشابهات احتجاج می‌کنند؛ می‌گوید: اینان کسانی هستند که به آرای خود تأویل می‌کنند: «و احتجوا بمتشابه القرآن فتأولوا بأرائهم»؛ (مجلسی، ۱۹۳/۲۷) یعنی: به متشابهات قرآن احتجاج می‌کنند در نتیجه به آرای خود تأویل می‌کنند.

در خبری دیگر، دلیل تأویل بر غیر تأویل را دنیا خواهی و منافع مادی و قدرت طلبی و طبق میل حکومت گران راه رفتن می‌داند: «و انسی احدث احدهم بالحديث فلا یخرج من عندی حتی یتأوله علی غیر تأویله و ذلک انهم لا یطلبون بحديثنا و بحینما ما عند الله، و انما یطلبون الدنیا و کل یحب ان یدعی راساً»؛ (همانجا، ۲۴۶/۲) یعنی: ما برای عده ای از آنان حدیثی می‌گوییم و آنها از پیش ما بیرون نمی‌روند مگر اینکه این حدیث را به غیر حقیقتش تأویل می‌کنند، چون آنها از ما در پی طلب حدیث و دوستی ما براساس آنچه پیش خداست نیستند، آنها طالب دنیا هستند و هر کسی چیزی را دوست بدارد به دنبال آن خواهد بود.

و نزدیک به همین معنا - که روشنگر تأویل به رأی است. و سبب شناخت انگیزه‌های تأویل‌های فاسد می‌باشد. - جمله‌ای است از امام علی (ع) در خطبه‌ای از نهج البلاغه که در آن قرآن و ویژگی‌های آن را تعریف می‌کند و از کسانی که در دل‌هایشان انحراف و برای فتنه جویی، از متشابه طلب تأویل می‌کنند، انتقاد می‌کند: «و فصل فیہ القول للذاکرین

بمحکمت منه بینات، و مشتبهات يتبعها الزايغ قلبه ابتغاء التأويل تعرضاً للفتن و الفتن محیطة بأهلها». (همانجا، ۲/۷۵، به نقل از الغارات) یعنی: در این کتاب سخن یادآور آن به محکمت از کلمات که روشن است، تفصیل داده شده است. اما کسی که در دل او بیماری است، در پی جویی تأویل مشتبهات آن است که برای فتنه قرار دهد، فتنه‌هایی که اهل خود را احاطه کرده است. بیان‌انگیزه در تأویل، معیار خوبی در جهت صحت یا عدم صحت تأویل به دست می‌دهد. کسانی که با قصد فتنه جویی و سوء استفاده و مقاصد مادی دست به تأویل می‌زنند؛ کارشان تأویل به رأی است و مورد مذمت قرار گرفته‌اند. نمونه آن در آیه شریفه سوره آل عمران آیه ۷ می‌باشد. بدین روی این تعبیر بیان معیار تأویل می‌باشد. این معیار از منظر شخص توجه بسیار خوبی است که شخص با چنین انگیزه‌هایی به سراغ تأویل نرود نه اینکه دیگران می‌توانند انگیزه خوانی کنند.

#### ۴-۲- معیار دوم

معیار دیگری که در صحت تأویل قابل توجه است، اتکای تأویل گر به علم و روش اهل بیت در تأویل است. از آنجا که اهل بیت (ع) مظهر تام و تمام راسخان در علم هستند و علم خود را از پیامبر (ع) و پیامبر از خدا گرفته است، شیوه و روش آنان در تأویلات، درس بسیار خوبی خواهد بود که عالمان تأویل بتوانند در موارد دیگر از علم آنان استفاده کنند.

امام سجاد (ع) در روایتی همین معنا را بیان می‌کند: «ثم انتم معاشر الشيعة العلماء بعلمنا تأولون»؛ (مجلسی، ۱۸۰/۱) یعنی: شما ای جمعیت عالمان شیعه که به دانش ما تأویل می‌کنید. طبق روایتی دیگر پیامبر (ص) به علی (ع) وصیت می‌کند که به مردم در جایی که نمی‌دانند تأویل قرآن بیاموز و حضرت وظیفه پیدا می‌کند، در جاهایی که برای مردم مشکل تأویل پیش می‌آید، آنها را تعلیم دهد: «عن انس بن مالک قال، قال رسول الله (ص): يا علي! تعلم الناس تأويل القرآن بما لا تعلمون، فقال علي: ما ابلغ رسالتك بعدك يا رسول الله؟ قال: تخبر الناس بما اشكل عليهم من تأويل القرآن»؛ (مجلسی، ۱۹۵/۲۳، به نقل از بصائر الدرجات) یعنی: از انس بن مالک نقل شده که پیامبر خدا (ص) می‌گفت: یا علی مردم را تأویل قرآن بیاموز به آنچه که نمی‌دانند، آنگاه علی پرسید به چه چیزی رسالت شما را پس از شما برسانم؟

حضرت فرمود: به آنچه دشوار می‌شود از تأویل قرآن خبرده مردم را. از خبری دیگر استفاده می‌شود که یکی از مسئولیت‌های ایشان که پیامبر به آن اشاره می‌کند، رساندن تأویل کتاب است به این صورت که: «انت (یا علی) تبلیغ عنی رسالاتی. قال: یا رسول الله! اما بلغت؟ قال: بلی ولكن تبلیغ عنی تأویل الکتاب»؛ (مجلسی، ۸۵/۳۹) یعنی: تو ای علی پیام من را به مردم برسان، پرسید: ای پیامبر خدا مگر شما این رسالت را نرساندید؟ فرمود: آری اما تو از سوی ما تأویل کتاب را برسان.

البته این رسالت نسبت به یک یک آیات ممکن نیست، و روش اهل بیت (ع) تفسیر یکایک آیات نبوده و اگر شرایط سیاسی و اجتماعی هم به آنان چنین امکانی می‌داد، باز مانند فقیه طریق تربیت مجتهدان را می‌پیمودند و راه را برای کسانی باز می‌کردند که بتوانند این شیوه را ادامه دهند و بر اساس نقشه و اصول و قواعد تعیین شده به این راه ادامه دهند؛ بدین روی در چند روایت از آنان رسیده است: «علینا القاء الاصول و علیکم التفریع»؛ (حرعاملی، ۴۰/۱۸ و ۵۳) یعنی: بر ما ارائه اصول است و بر شما فرع فرع کردن آن القای اصول و نشان دادن معیار و بیان قواعد، اختصاصی به فقه ندارد. در بیان معارف و عقاید و شیوه تفسیر و تأویل نیز چنین خواهد بود.

همان طور که در فلسفه ختم نبوت گفته شده است، یکی از تفاوت‌های مهم دین اسلام با سایر ادیان، داشتن نقشه کلی و جامع، تعیین راه‌ها، و پیش بینی آفت‌ها و خطرات در ضمن آموزه‌ها است. زیرا بشریت به جایی رسیده که می‌تواند، این اصول و کلیات را دریافت کند و با راهنمایی آن نقشه، راه خویش را ادامه دهد. (تفصیل رانک: ایازی، جامعیت قرآن، ۴۰ و ۵۲)

بنابراین، وصیت پیامبر (ص) به اهل بیت خویش آموزش تأویل و بیان اصول و کلیات است و وظیفه راسخان در علم، در مرتبه پایین تر قرار دارد و آن تطبیق کلیات و تفسیر و تأویل آنها با توجه به دگرگونی شرایط و تغییر موضوعات است و این یکی از رازهای خاتمیت و جاودانگی قرآن است و از نکاتی است که قرآن می‌تواند برای هر عصری مفید و سازنده و بر طبق روایت امام رضا (ع) (مجلسی، ۱۴/۸۹) جدید و شاداب در گرایش به مفاد آن باشد.

## نتایج مقاله

این نوشتار را با این سؤال آغاز کردیم که: تأویل در نظر اهل بیت چیست؟ و گفتیم که اهل بیت به روشنی مرز میان تفسیر و تأویل را مشخص کرده‌اند و منظورشان از تأویل حقیقت و کنه مراد که در مصداق تبلور پیدامی‌کند، بوده‌است. نکته دیگری که در این مقاله در پی روشن کردن آن بودیم قابل دستیابی بودن تأویل از نظر اهل بیت و انحصاری نبودن آن بود و اهمیتی که کشف و ارائه تأویل در این کتاب آسمانی داشته و جاودانگی قرآن به آن وابستگی دارد. آنگاه نمونه‌هایی از تأویلات اهل بیت را برشمردیم که از حوزه تفسیر و مدلول ظاهری بیرون بود، و سپس راه‌های دستیابی به تأویل را با استناد به روایات اهل بیت (ع) بیان کردیم. امید است در بخش‌های بعدی مقاله قواعد استنباط تأویل و اقسام تأویل و فلسفه تطبیق و با تکیه به این روایات باز کاوی کرده و زمینه کاوش در این بخش فراهم گردد.

## کتابشناسی

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- ایازی سید محمد علی، جامعیت قرآن، رشت، کتاب مبین، ج ۲، ۱۳۸۰ ش.
- ۳- همو، المفسرون حیاتهم و منهجهم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳ ش.
- ۴- حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث، ج ۳۰، ۱۴۰۳ هـ.ق.
- ۵- خمینی، روح الله، آداب الصلوة، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار، ج چهارم، ۱۳۷۳ ش.
- ۶- همو، شرح دعای سحر، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار، ط ۱، ۱۳۷۴ ش.
- ۷- سید رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح، [بی تا].
- ۸- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، عیون اخبار الرضا، تهران، انتشارات جهان، بی تا.
- ۹- همو، التوحید، تحقیق سید هاشم حسینی تهرانی، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی
- ۱۰- ذهبی، محمد حسین، التفسیر و المفسرون، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۲، بی تا.
- ۱۱- قزوینی مجتبی، بیان الفرقان فی نبوة القرآن، تهران، بازار سلطانی، ج ۲، ۱۳۷۱ هـ.ق.
- ۱۲- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، بیروت، دار صعب و دارالتعارف، تصحیح علی اکبر غفاری، ۱۴۰۲ هـ.ق.
- ۱۳- طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی التفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

- ۱۴- همو، کتاب الغیبه، قم، چاپ مؤسسه معارف، [بی تا].
- ۱۵- طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ط ۲، ۱۴۰۱ هـ.ق.
- ۱۶- مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تبیان، دفتر سیزدهم؛ قرآن کتاب هدایت در دیدگاه امام خمینی، تهران، ج ۱، ۱۳۷۵ ش.
- ۱۷- مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، بیروت، دارالوفاء، ۱۴۰۱ هـ.ق.
- ۱۸- مفید، محمد بن نعمان عکبری، الارشاد، قم، المؤتمر العالمي لذكری، ۱۴۱۳ هـ.ق.
- ۱۹- نوری، میرزا حسین، مستدرک وسایل الشیعه، تحقیق مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۰۷ هـ.ق.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی